

آیا قلب هم دارید

داستان مادر این ماه، گفتگوی شنیدنی یکی از براننده‌ترین شاگردان امام ششم: حضرت صادق علیه‌السلام بایکی از مخالفین شیعه درباره يك اصل مسلم دینی است. این مرد نامی هشام بن حکم نام دارد.

هشام مردی قویه؛ اصولی؛ محدث؛ متکلم و سخنور بود. او در مناظرات مذهبی و بحث های علمی مهارتی بسزاداشت و همیشه با نیروی علم و بیان بر حریفان خود چیره می‌گشت او از لحاظ نبوغ و استعداد و سرعت انتقال میان چهار هزار نفر از شاگردان دانشمند حضرت صادق (ع) مشهور بود.

داستان‌ها و لطائف گفتار او در مناظره با دانشمندان ملت‌های مختلفه و رؤسای مذاهب اهل تسنن؛ در پیرامون عقائد دینی و اصول کلامی در کتاب‌های مربوطه معروف است. هشام در شهر کوفه که مرکز شیعیان عراق بود متولد گردید؛ و در شهر واسط پرورش یافت؛ و در بغداد بکسب و تجارت پرداخت.

او نخستین کسی است که در عالم اسلام، اصول عقائد و بحث امامت را مورد بررسی قرار داد و در آن باره کتابها نوشت و راه را برای آیندگان گشود و باتکی دلیلهای عقلی و نقلی هدف عالی و مزایای مکتب‌متین امام صادق علیه‌السلام را برای مردم غیر شیعه و دانشمندان ملل بیگانه روشن و مدلل ساخت.

او هیچگاه در بحث خداشناسی در مانده نگشت و هیچکس او را در مناظرات مذهبی و مذاکرات علمی محکوم نکرد؛ بلکه تنها او بود که بیکه تا ز این میدان بشمار می‌آمد و همه جابر هم او را در خود غلبه می‌یافت. هشام مانند سایر شاگردان حضرت صادق، هر ساله که به حج میرفت یاد ر مدینه خدمت آن حضرت و امام هفتم موسی کاظم علیهما السلام شرفیاب می‌گردید از محضر آن دو امام عالی‌مقام استفاده شایان مینمود و اشکالات خود را در علوم و فنون

کوناگون میپرسید و از حضرت پاسخ می شنید و بابت بهره کافی بر میگردید و آنچه اندوخته بود در مناظره با دشمن بکار میبرد و بدینگونه افتخاراتی برای شیعیان کسب میکرد که ذیلا قسمتی از آن مسطور میگردد :

* * *

یونس بن یعقوب که از بزرگان شاگردان امام ششم است میگوید : یکسال هشام بن حکم در سفر حج در «منی» بخدمت حضرت صادق (ع) رسید . او در آن موقع جوانی نورس بود و تازه تارهای ازمو، در رخسارش روئیده بود . بسیاری از شاگردان نامی و سالخورده گان علمای شیعه مانند : حمران بن اعین ؛ قیس بن ماصر و ابو جعفر احوال (مؤمن طالق) و غیرهم در خدمت امام بودند . حضرت هشام را که جوانی کم سن بود بر همه آنها مقدم داشت و او را بالاتر از همه جای داد . سپس برای اینکه ، این عمل بر حضار گران نیاید فرمود : این جوان با قلب و زبان و دست خود مهارت یاری میکند .

آنگاه فرمود : ای هشام ! آنچه میان تو و عمرو بن عبید (رئیس فرقه معتزله اهل تشن و پیشوای علمای بصره) گذشت برای ما نقل کن ! و سوالاتی را که از وی نمودی باز گو !
 هشام گفت : فدایت کردم من مقام شما را بسیار بزرگ میدانم و از سخن گفتن در حضور شما شرم دارم . چه زبانم در پیشگاه حضرت بخوبی نمیگردد !
 حضرت فرمود : ای هشام ! مرا آه دستوری بشما میدهم اطاعت کنید و در مقام انجام آن بر آید .

هشام پذیرفت و ماجرا را بدینگونه شرح داد :

بن خیر دادند که عمرو بن عبید روزها، باشاگردان خود در مسجد بصره مینشیند و در باره امامت بحث و گفتگو میکند و عقیده شیعه را در خصوص لزوم وجود امام در میان خلق ، تخطئه مینماید .
 این مطلب بر من بسیار گران آمد بهین جهت آهنگ بصره نمودم و روزی مسجد شهر در آمدم . جمعیت انبوهی دیدم که گرداگرد عمرو بن عبید حلقه زده اند و او هم پاره پاره بشمی پوشیده و پارچه دیگری را مانند عبا روی دوش انداخته و مردم بی دری از وی پرسش میکنند

* * *

من نزدیک رفتم و از حضار خواستم که در حلقه خود جایی بن بنهند . آنها هم جا باز کردند بطوریکه توانستم پشت سر جمعیت در میان صف به نشینم . سپس عمرو بن عبید را مخاطب ساختم و گفتم : ای مرد دانشمند امن مردی غریب هستم ، اجازه میدهم از شما سؤالی بکنم ؟ گفت آری .

گفتم: آیا شما چشم دارید؟

گفت: فرزند! چیزی را کہ می بینی چرا از آن سؤال میکنی؟ این چه سؤالی است؟
گفتم: سؤال من از این قبیل است. خواهش میکنم؛ توجه بفرمائید و جواب

آنها را بدهید.

گفت: فرزند سؤال کن هر چند سؤالات تو احمقانه است.

گفتم: از شما سؤال میکنم ولی باین شرط کہ هر طور بود آن پاسخ دهید...

گفت: سؤال کن؛ گفتم: آیا شما چشم دارید؛ گفت: آری، گفتم: چه کاری را با آن

انجام میدهید؛ گفت: رنگها و اشخاص را می بینم

گفتم: آیا بینی دارید؟ گفت: آری.

گفتم: با آن چه میکنید؟ گفت: بویهارا بوسیله آن استشمام میکنم. گفتم: آیا دهن هم

دارید؟ گفت: آری گفتم: با آن چه میکنید؛ گفت: طعم اشیاء را می چشم، گفتم: زبان هم دارید

گفت: آری؛ گفتم: آنرا برای چه میخواهید گفت با آن سخن میگوئیم. گفتم: گوش هم دارید؟

گفت: آری. گفتم: گوش بچکار میآید؟ گفت: برای اینکه صوتها را بشنوم گفتم: دست هم

دارید؟ گفت: آری.

گفتم: دست را برای چه میخواهید؟ گفت: کارهای سخت را با آن انجام و چیزهای نرم

را بوسیله آن از سخت تمیز میدهم؛ گفتم: آیا پا هم دارید؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه میکنید؟

گفت: از جایی بجایی میروم گفتم: بسیار خوب - بفرمائید بدانم قلب هم دارید؟ گفت: آری

گفتم: قلب را برای چه کاری لازم دارید؟ گفت: بوسیله قلب آنچه را بر اعضای بدن میگذرد

تمیز میدهم.

گفتم: آیا این اعضا از قلب بی نیاز نیستند؟ گفت: نه گفتم: وقتی اعضاء بدن صحیح و سالم

هستند چه نیازی بقلب دارند؟

گفت: ای فرزند! هر گاه اعضاء در باره چیزی تردید کند، مثلاً اگر یکی از قوای پنجگانه

انسان: قوه دیدنی «باصره» یا بوییدنی «شامه» یا چشیدنی «زائقه» یا شنیدنی «سامه» یا لمس

کردنی «لامسه» در انجام وظائف خود تامل و تردد و یا شک نماید؛ بقلب کہ مرکز کشور تن

است رجوع میکند، و بفرمان قلب کردن مینهد و در کار خود یقین پیدا نموده ترددش از

میان میروود.

گفتم: پس معلوم است کہ خداوند قلب را برای رفع تردد اعضا آدمی، در بدن او

قرار داده است؟

گفت : آری .

گفتم : بنابراین قلب برای اداره امور بدن انسان لازم است . و گرنه این اعضا نمیتواند درست انجام وظیفه کند ؟

گفت : آری .

گفتم : ای مرد عالم ! خداوند جهان آفرین ، بدن کوچک تو را بحال خود درها نکرده بلکه برای انجام وظیفه اعضا و اداره امور آن پیشوائی قرار داده که کارهای صحیح انجام دهد و یقین پیدا کند تردیدی که در آن داشته بر طرف شده ولی بندگان را بحال خود وامیگذارد تا در حیرت و شک و تردید و اختلافات بسر برند ؛ و پیشوائی برای آنها تعیین ننموده که در مقام شک و حیرت خود بوی رجوع نمایند ؟ !!

خداوند برای اداره امور اعضا بدن تو پیشوا و رئیسی تعیین کرده که توشک و حیرت خود را بآن ارجاع دهی ولی برای اداره امور این همه مردم پراکنده در روی زمین پیشوا و رئیسی معین نکرده است ؟

هشام گفت : در این موقع عمرو بن عبیدسکوت عمیقی نمود و دیگر لب بسخن نکشود . بعد نگاهی بمن نمود و پرسید تو هشام نیستی ؟

گفتم : نه .

گفت : با او نشست و برخاست نکرده ای ؟

گفتم : نه .

گفت : پس تو از اهل کجایی ؟

گفتم : از مردم کوفه هستم .

گفت : پس مسلم تو همان هشام هستی !

این را گفت و از جا برخاست و مرا در آغوش گرفت و نزد خود نشانید و دیگر تامن نشسته بودم سخنی نگفت !!

چون سخن هشام تمام شد ؛ حضرت صادق (ع) خندید سپس پرسیدند : ای هشام ! کی

این روش مناظره را بتو آموخت ؟

گفت : یا بن رسول الله ! بر زبانم جاری گشت .

فرمود : بخدا سوگند این روش در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده !